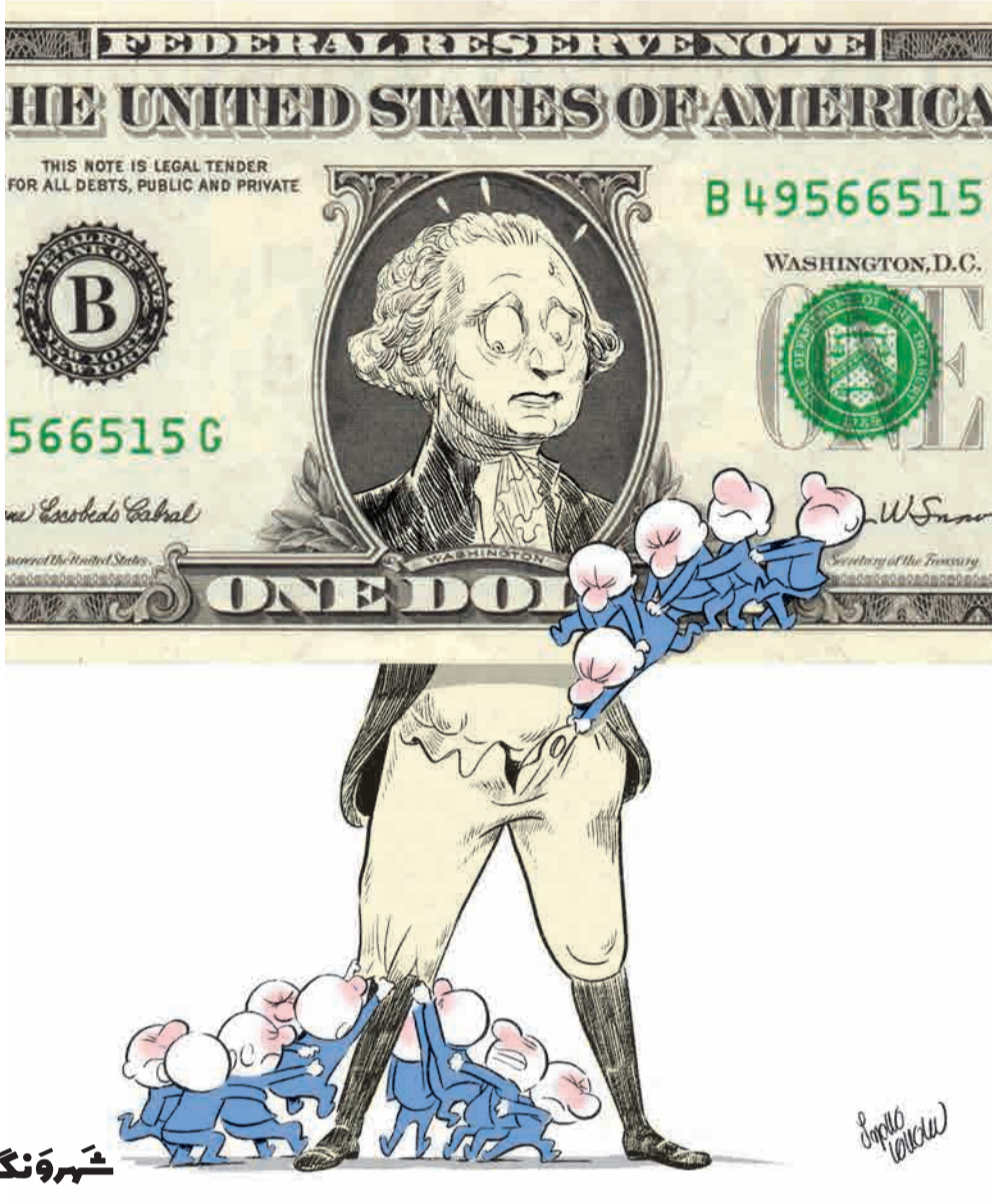


تماشاخانه

اسلمان طاهری | کارتونیست | salmantaheri@gmail.com



در حاشیه نوسان قیمت دلار



شهرونگ

فلکه اول

نمی‌رفت. به همین خاطر من و بابا و برادر در حال می‌خوابیدیم و تا صبح در حال کشتی گرفتن با هم بر سر پتویی بودیم که باید به صورت مشترک استفاده می‌کردیم. حالا در این شرایط حریم خصوصی کجا بود؟ من یک بار به بابا گفتم: «بابا، حریم خصوصی من کجاست؟» حقیقتش این است که بابا آدم بددهنی بود و جوابش قابل چاپ نیست. به محض اینکه دستم به دهانم رسید، سریع یک خانه اجاره کردم و راهی خانه خودم شدم؛ البته اگر نمی‌رفتم هم بابا دیگر از کنار من خوابیدن خسته شده بود و خودش بیرون می‌رفت. در خانه خودم خیلی اذیت می‌شوم چون عادت کرده‌ام که با چند نفر دیگر زیر یک پتو بخوابم، همه‌اش کابوس می‌بینم و فکر می‌کنم دو سه نفر دیگر هم زیر پتو کلا در خانه هستند. الان هم از یخچال صدامی اید. احتمالا یکی شان توی یخچال گیر کرده...

حریم خصوصی ام کجاست؟ | شهاب نبوی
حقیقتش این است که ساعت از سه نیمه شب گذشته و من هنوز نتوانسته‌ام بخوابم. حقیقت دیگر هم این است که نه عاشق شده‌ام نه به خاطر بدبختی‌هایم است که خوابم نمی‌برد. حقیقت اصلی این است که هنوز در یخچال و در خانه و در اتاقم را چک نکرده‌ام و تا این کارها را نکنم، نمی‌توانم که برگریم یا بگذارم. یک حقیقت دیگر هم وجود دارد و آن این است که من روی در خیلی حساسم؛ بس که از بچگی هیچ حریمی نداشتم و خوب باطبع دری نداشتم. حقیقتش این است که من وسط حال می‌خوابیدم چون یک اتاق بیشتر نداشتم که آن هم مامان داخلش می‌خوابید (حقیقت دیگر این است که من از ترس اینکه سردبیر چیزی را حذف نکند حتی بابا هم تواتاق

صندوقچه داستان

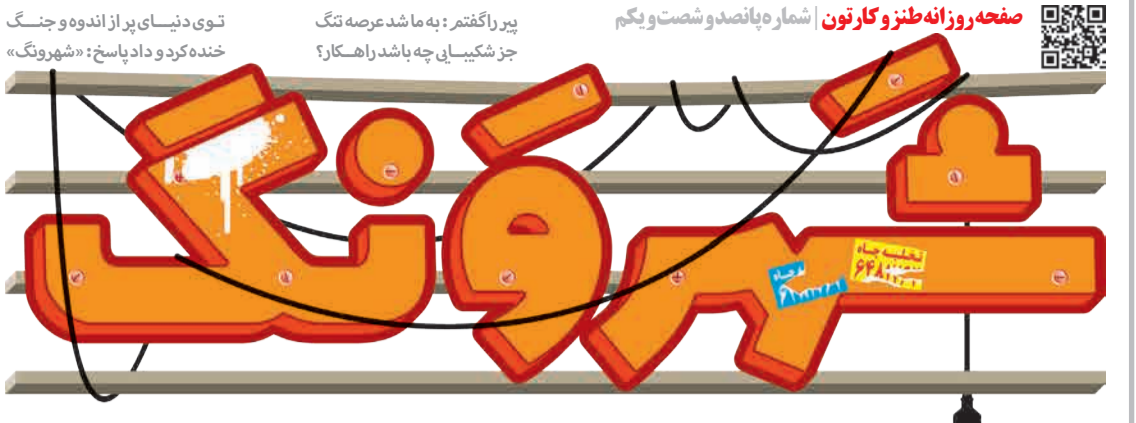
«خانواده و لخر جا»

یکیشونم این وسط توی دریا غرق شه حالا بیا هزینه پیدا کردنش و کفن و دفن و ناهار بعدش... او فوفه. ببین سسد کرح چطور؟ هواشم خوبه.»
عمو جان گردنش را خرازاوند و گفت: «همون دنگه! مشکل اینه هواشم خوبه. ببین اینا برن توی هوای خوب دیگه بر نمی‌گردن توی این خونه لونه کفتری وسط شهر. حال میده پشهون هر هفته میگن بکر سد. می‌دونی چه پول بنزینی میشه هر هفته تا کرح؟» بین بابا و عمو نشستند و بودیم و گردنمان بین مکالمه‌شان می‌چرخید و فشار مان مدام پایین تر می‌افتاد که بابا بشکنی زد و گفت: «چقدر می‌فهمی تو منصور! من بودم الان همه سرمایه‌ام رفته بود. میگم خب چه کوکو سبزی لقمه بگیریم زنگ بزنی خانم بچه‌ها بیان رایک امشب پارک آخر بلوار.» عمو لای دندان‌ش برپاک کرد و گفت: «سه داداش پارک چرخ و فلک داره بچه‌ها می‌بینن مجبوریم هزار تومن بدیم به دور سوار شو. یه دوری که به هیچی‌ام نمیرسن بوجه واسشون. کوکو سبزی هم تخم مرغ می‌خواد. الان تخم مرغ گرونه. یه غذای بدون تخم بهتره.» بابا رفت توی فکر و گفت: «بریم توی بالکن پس.» عمو چند لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «باشه هر چی بچه‌ها بگن توی بالکن یالب بدی داره اونسم اینه که رطوبت داره آشته‌های بچه‌ها میره بالا! بوی جوجه همه جا پیچیده هر دفعه می‌خوان هوس کباب کنن خرچش میره بالا.» بابا بشکنی زد و گفت: «نکته به جایی بود.

به همین خاطر خرج نکردن ماریشه تاریخی دارد و از روی تدبیر می‌آید. مثلا همین چند ساعت پیش بود که تصمیم گرفتیم برویم سفر و به عمو جان هم پیشنهاد بدیم همسفر مان شو. این طور موقع‌ها تک زنگ می‌زنیم به عمو جان که یعنی پهمان زنگ بزند تا پول تلفنمان نیفتد. عمو جان هم تک زنگ می‌زند که یعنی زرنگیدا! خودتان زنگ بزنید. چند ساعتی به کل کلمان ادامه می‌دهیم تا زنگ خانه زده می‌شود و عمو جان پشت در است. پیشنهاد دادیم برویم سه روز تر کیه بگردیم که ابروهای عمو جان رفت بالا و با حیرت به بابا نگاه کرد و گفت: «چت شده ناصر؟! عقلتون از دست دادی؟ ترکیه؟! سه روز! می‌دونی چقدر هزینه‌اش میشه؟» بابا هم سرش را انداخت پایین و گفت: «بچه‌ها میگن الان دیگه همه تر کیه رومین. تریم عقده‌ای میشیم.» عمو دستش را برد توی ریشش و گفت: «چرا تریز نه؟! غذاهاشون هم خیلی خوشمزه و عالی.» بابا نا زنگی روی میز را برداشت و پوست کند و گفت: «آره. حالا تبریزم دوره مصرف بنزینش هم زیاده. گیلازم خوبه. هم سبزه، هم دریا داره.» نان‌نگی‌ها را بین هر شش نفرمان پرپر و تقسیم کرد و عمو جان گفت: «ببین شمال فقط به بدی داره اونسم اینه که رطوبت داره آشته‌های بچه‌ها میره بالا! بوی جوجه همه جا پیچیده هر دفعه می‌خوان هوس کباب کنن خرچش میره بالا.» بابا بشکنی زد و گفت: «نکته به جایی بود.



مونا زارع | طنز نویس



پیراگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پر از اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شماره پانصد و شصت و یکم

دلار: داشتیم باهاتون شوخی می‌کردم دیووونه‌ها

کاهش شدید قیمت دلار در بازار
◀ جواد خیابانی: دیدیم که گرونی دلار چیزی از ارزش‌های ریال کم نکرد! دلالت: یعنی روزهای روشن خدا حافظ؟
◀ مر دم: حالا چطوری آب و صابون بیاریم رو تونو بشوریم محترها؟!
◀ ریال: یه ذره تشویقم کنیدا اعتماد به نفسم افتاده
◀ گوجه‌فرنگی: منم با دید بیام پایین؟ تازه داشتیم حال می‌کردم بابا!
◀ رئیس بانک مرکزی: دیدید گفتیم؟ دیدید حساب بود؟!
◀ یورو: خبه، خبه، ریال و دلار خوب با هم خلوت کردیدا
#بیا_پایین_تر_عزیز_کم_#دلالی_کار_بدیست_#شهرونگ

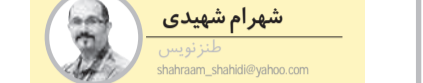


شهر فرنگ | کینوا | کارتونیست



گمشدگان

زندگی رویایی، دنیایم و دنیایم!



شهرام شهیدی | طنز نویس | shahram_shahidi@yahoo.com

رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس گفته گداه در تهران روزی ۴ میلیون تومان درآمد دارند.
- یک مرد ۴۸ ساله از خیابان جمه‌سوری: من از محترکران کمال تشکر را دارم که با ادامه روند فعلی تورم - که البته به گفته رئیس اتحادیه فروشندگان لوازم خانگی خیلی هم نامحسوس است - و عدم افزایش درآمدهای ما قشر حقوق‌بگیر، کاری می‌کند که بخشی از همکاران ما زندگی کنار گدایان را تجربه کنند. خلاصه از اینجا نشد درآمد داشته باشیم از آنجا. مهم این است که کارهای شما، عده بیشتری را به سمت ۴ میلیون تومان در روز سوق می‌دهد.
- یک گدا سر چهارراه سیروس: اووووو، حالا همیشه شعبون یک بار هم رمضون. بعدش هم مگه چقدر میشه؟ روزی دو بیست و خرده‌ای دلار دیگه این حرف‌ها را نداره.
- یک مرد کارمند از میدان ونک: برای کلیه مسئولان یک بیت شعر می‌خوانم و رفع زحمت می‌کنم. مسئولان محترم، ما از طلابودن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید. بالاغیر تا این یک کار را انجام دهید.
- یک خانم پرستار از میدان آزادی: پس آن آقای که گفته بود ما باید از یمنی‌ها یاد بگیریم و لنگ بیوشیم و نان خشک بخوریم، درواقع آن چه ما در اینه نمی‌دیدیم را در خشت خام دیده بود. او با ترغیب ما به برگزیدن این سبک زندگی می‌خواست به روزانه ۴ میلیون تومان درآمد برسیم.
- یک مرد بازنشسته از میدان گمرک: بله بله، فرموده بودند ما خودمان انتخاب کردیم. درست گفته بودند. اگر من هم جای کارمندی، گدایی را انتخاب کرده بودم، الان جلوی عروس و داماد و نوه‌ها شرمند نمی‌شدم.
- یک فعال اقتصادی از سرگذر لوطی صالح: به نظر می‌رسد این حجم چرخش سرمایه در روز نیاز به یک موسسه مالی اعتباری توپ دارد. به فکر افتادم با احداث موسسه مالی اعتباری «گدایانک» سرمایه‌ایم عزیزان را به سمت تولید و اقتصاد سوق بدهم و با جمع‌آوری این سرمایه از گداهای محترم، به تاجران و سرمایه‌گذاران، وام کلان اعطا کنم.
- آقای که می‌خواست شماره ملی‌اش را برای ثبت‌نام خودرو بفروشد از بیرون از استودیو برنامه حالا خورشید: ای بابا، این گدایان محترم تهرانی کدملی نیاز ندارند؟
- پسر جوان پشت بیمارستان سینتا: ددم وای من کلیه‌ام را فروختم ۱۰ میلیون تومان، یعنی دو روز کار این بردارن گدا در بازار؟
- یک رئیس جمهوری سابق از تلفن عمومی نارمک: نقشی که من در بهبود شرایط زندگی این شهروندان عزیز داشتم، انکارناپذیر است. من کاری کردم این جماعت بیشتر شوند و با توجه به افزایش تعداد گدایان و درآمدشان، درواقع من به افزایش سطح درآمد و رفاه ایرانیان کمک کرده‌ام.